

انسان‌شناسی مسیحی و زندگی اخلاقی

دیوید ون دروین

نویسندگان مسیحی گاهی اشاره می‌کنند که آموزه‌ها و اخلاقیات در هم تنیده هستند. هرچند تمام حوزه‌های الهیات دارای مفاهیم اخلاقی هستند، آموزه‌ی انسان (انسان‌شناسی) نتایج قدرتمندی برای زندگی اخلاقی دارد. کیستی ما از چگونه زندگی کردن ما جدایی‌ناپذیر است. به علاوه، اینکه خدا چگونه ما را به عمل کردن فرا می‌خواند، با ذات و طبیعت انسانی که او به ما عطا کرده است مطابقت دارد.

چنین ادعاهایی طرز فکر بسیاری را درباره اخلاق مسیحی به چالش می‌کشد. حتی بسیاری از مسیحیان تمایل دارند که به شریعت خدا به چشم مجموعه قوانینی نگاه کنند که خدا بر ما تحمیل کرده است تا بتوانیم خوش‌گذرانی، لذت و سود و بهره‌ی بسیار داشته باشیم. اما شریعت خدا مستبدانه نیست. برای دستوراتی که می‌دهد دلایل خوبی دارد. شریعت خدا نه تنها ذات مقدس و عادل او را منعکس می‌کند، بلکه منعکس کننده ذات خودمان نیز هست. خواسته اخلاقی او با شیوه‌ای که ما را آفریده و اهدافی که برایمان تعیین کرده است تا به آنها دست یابیم همسوست. این یعنی نمی‌توان گفت که شریعت خدا دیواری است که ما را از چیزهای لذت‌بخش، جدا و محروم می‌کند. شریعت خدا حقیقتاً برای ما خوب و نیکوست.

البته در این دنیای گناه‌آلود اغلب مجبوریم به خاطر وفادار بودن به خداوندمان رنج بکشیم. اما زندگی کردن مطابق شریعت خدا همسو با نقشه او در خلقت ماست و در نتیجه رضایت و خشنودی حقیقی را حتی در بحبوحه‌ی سختی‌ها و مصیبت‌های زندگی به ارمغان می‌آورد. زندگی کردن خلاف شریعت خدا فقط ناکامی و نارضایتی عمیقی برای انسان‌ها به وجود می‌آورد، زیرا چنین زندگی‌ای با شیوه‌ای که خدا ما را خلق کرده تا زندگی کنیم متضاد است. پرنده اگر سعی کند که مانند اسب زندگی کند خشنودی را نخواهد یافت، و اسب هم اگر بخواهد مانند ماهی زندگی کند خوشنود نخواهد شد. درباره انسان‌ها نیز چنین است که سعی می‌کنند مخالف شریعت الهی زندگی کنند که متناسب با ذات و غایت آنهاست.

بیاید این چیزها را با تفکر بر چهار حوزه مهم و بحث برانگیز اصول اخلاقی انسان بطور ملموس بررسی کنیم: کار، جنسیت و روابط جنسی، نژاد و ارزش زندگی انسان.

کار

چه مشغول کار در خانه باشیم و چه بیرون از خانه، چه شغل‌مان درآمدی داشته باشد چه نداشته باشد، کار اغلب قسمت زیادی از وقتمان را می‌گیرد. شاید به این مسأله صرفاً از دید ضرورت نگاه کنیم: قرض و قسط‌های زیادی باید بپردازیم، خورد و خوراک را باید تأمین کنیم و وسایل رفاه فرزندانمان را فراهم آوریم. یا شاید هم به این مسأله از این دید نگاه کنیم که ما باید سخت‌کوش

باشیم و از تنبلی بپرهیزیم، همان طور که کتاب مقدس هم اغلب به ما گوشزد می کند (برای مثال در امثال ۶: ۶-۱۱؛ اول تسالونیکیان ۴: ۱۱-۱۲؛ دوم تسالونیکیان ۳: ۶-۱۲). ضرورت و وظیفه اخلاقی، در واقع انگیزه های معقولی برای کار کردن هستند، اما مسأله بنیادی تری نیز وجود دارد. خدا از همان ابتدا انسان ها را به صورتی خلق کرد که کار و فعالیت کنند. سخت کار کردن با ذاتی که خدا به ما داده است مطابقت دارد.

یکی از نکات قابل توجه درباره پیدایش فصل ۱ این است که خدا به عنوان یک کارگر توصیف شده است. او همه چیز را به وجود می آورد، در نظم و ترتیب ویژه ای قرارشان می دهد، نامگذاری شان می کند، و کارهایی برعهده شان می گذارد تا انجام دهند. او حاکمی تنبل و بی خیال نیست بلکه کارگری مشغول و سازنده است. در نتیجه تعجبی نیست که وقتی انسان ها را به صورت و به شباهت خود خلق کرد بلافاصله کارهایی برعهده شان گذاشت: بر سایر مخلوقات فرمان براند، بارور و کثیر شوند، و زمین را پر سازند و بر آن تسلط یابند (پیدایش ۱: ۲۶، ۲۸). انسان بودن یعنی شباهت به خدا را بر خود داشته باشیم، و حمل این به شباهت خدا بودن، به منزله دعوت به کار مفید و سازنده می باشد. شریعت خدا به ما دستور می دهد که کار کنیم چون این چیزی است که انسان حقیقتاً باید انجام دهد.

انقلاب و تحول اخیر در حیطه جنسیت و روابط جنسی، طغیانی علیه شریعت خدا و انکار حقیقت است. دسته بندی مردم در قالب نژادهای متفاوت یکی از ابداعات بشر است که از حقیقت ذات انسان منحرف شده است.

همین امر توضیح می دهد که چرا کسانی که بنا به دلایلی دست از کار کردن می کشند، اغلب احساس فقدان و گم گشتگی عمیقی می کنند. کسانی که از کار افتاده می شوند و محیط کارشان را ترک می کنند، اغلب با افسردگی دسته و پنجه نرم می کنند. بسیاری از کسانی که مشتاقانه چشم انتظار بازنشستگی هستند، مدت کوتاهی پس از ترک شغل شان کم کم احساس پوچی و بی معنایی در زندگی می کنند. ممکن است نوعی احساس بی هدف بودن به افراد خانه دار متعهدی دست دهد که فرزندان شان بزرگ شده و خانه را ترک می کنند. زندگی بدون کار ممکن است از دور و در میان مشغله ها و اضطراب ها بسیار فریبنده و جذاب به نظر برسد، اما گویا واقعیت اینگونه نیست.

دنیا در چند سال اخیر مجبور شد که به روش های ناراحت کننده ای، با مختل شدن زندگی اقتصادی به خاطر محدودیت های دولتی و کووید ۱۹، با این حقایق مواجه شود. بسیاری از مشاغل از بین رفتند و بقیه هم به طور غیرعادی خطرناک و اضطراب آور شدند. کمک های دولتی و خدمات پخش آنلاین جایگزین های خوب و مناسبی برای مشاغل مولد نیستند. این به صورت تصادفی نیست که مشکلات سلامت روان و سوء استفاده از مواد مخدر به شدت افزایش یافته است. اکنون با اینکه بسیاری از محدودیت های کرونایی برداشته شده اند، می شنویم که میزان مشارکت کلی نیروی کار هنوز مانند قبل نشده است. به ویژه مسأله نگران کننده این است که به نظر می رسد بسیاری از مردان جوان در سنین اولیه کاری به طور کلی از نیروی کار خارج شده اند.

اینها صرفاً مشکلات اقتصادی یا سیاست عمومی نیستند، بلکه مسائلی هستند که به هسته ی وجودی انسان نفوذ می کنند. خدا

به ما فرمان داده است که کار کنیم چون او به ما ذات و ماهیتی عطا کرده است که مشتاق کار کردن می‌باشد. وقتی مردم کار نمی‌کنند یا نمی‌توانند کار کنند، پیامدها و عوارض خطرناک بزرگی به همراه خواهد داشت.

جنسیت و روابط جنسی

وقتی مسیحیان به بیگانه شدنشان نسبت به جریان اصلی فرهنگ در جوامع غربی فکر می‌کنند که رو به افزایش است، مسائل جنسیتی و روابط جنسی را نمی‌توان از ذهن‌شان دور کرد. گاهی مسیحیان ممکن است با خود فکر کنند که آیا تایید دیدگاه‌های سنتی واقعاً ارزش تمام تمسخرها و طرد شدن‌هایی را که همراه با آنها می‌آیند دارد یا نه. اما جنسیت و روابط جنسی واقعاً مهم هستند، یکی از دلایل اصلی هم این است که ذات و طبیعت انسان در خطر است. انقلاب و تحول در حیطه جنسیت و روابط جنسی اخیر طغیانی علیه شریعت خدا و انکار حقیقت است؛ حقیقت شیوه‌ای که خدا ما را خلق کرده است.

عیسی فرمود که خدا: «در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید» (متی ۱۹: ۴). عیسی این را زمانی گفت که پیچیده‌ترین تعلیمش را درباره ازدواج که در اناجیل آمده است ارائه داد (متی ۱۹: ۴-۱۲؛ بنگرید به مرقس ۱۰: ۱-۱۲). او برای دائمی بودن ازدواج و غیراخلاقی بودن طلاق در بیشتر مواقع، بیش از یک متن اثباتی از عهدعتیق آورد. او همچنین نشان داد که شریعت خدا برای ازدواج و روابط جنسی بر پایه‌ی نظم و ترتیب خلقت است. خدا انتظار دارد که به خاطر شیوه‌ای که ما را خلق کرده است ازدواج‌ها پایدار، متعهد، دارای توانایی تولید نسل و بین دو جنس مخالف باشند. اولین چیزی که کتاب مقدس درباره ما می‌گوید این است که خدا ما را به صورت و به شباهت خویش خلق کرد (پیدایش ۱: ۲۶). دومین چیزی که می‌گوید این است که ما، حاملان شباهت به خدا، مرد و زن هستیم (پیدایش ۱: ۲۷). همه انسان‌ها حامل شباهت به خدا هستند، و دو راه (فقط دو راه) برای حامل شباهت بودن وجود دارد: با مرد بودن و یا زن بودن. این تمایز اساسی و بنیادین زندگی ما را به روش‌های مختلف، هم آشکار و هم پنهان، شکل می‌دهد، اما پیدایش ۲ به مهم‌ترین شیوه اشاره می‌کند: خدا زن را به شیوه‌ای خلق کرد که کاملاً «متناسب» (پیدایش ۲: ۱۸) برای مرد باشد تا بتوانند در قالب ازدواج که رابطه‌ای پایدار و ثمربخش است که در آن تولید نسل می‌کنند و دو تن تبدیل به «یک تن» می‌شوند، به هم بپیوندند (آیات پیدایش ۲: ۲۲-۲۴). فقط رابطه میان یک زن و یک مرد می‌تواند این‌گونه باشد.

چنین ملاحظاتی در آموزش به نسل‌های بعدی ضروری و حیاتی هستند. کودکان و نوجوانان ما با فشار بسیاری برای رد کردن یا حداقل جدی نگرفتن تعلیم کلیسا درباره روابط جنسی مواجه هستند. بسیار مهم است که بدانند خدا قوانین سفت و سختی را بر ما تحمیل نکرده است تا تمایلاتمان را سرکوب کند و در بدبختی قرارمان دهد. در عوض شریعت و قوانین او در رابطه با روابط جنسی به ما نشان می‌دهند که چگونه حقیقتاً انسان باشیم. و تنها راهی که می‌توانیم تمایلات جنسی‌مان را بدون احساس گناه، پشیمانی و رنجشی که راه‌های دیگر اغلب دارند، ابراز کنیم شرح می‌دهد. خوردن بیش از حد، نوشیدن بیش از حد، و انفجار خشم می‌توانند لذت‌بخش باشند، اما در آخر باعث می‌شود که شخص (و در اغلب مواقع دیگران) احساس ناراحتی و اندوه کنند. درباره مسائل مربوط به جنسیت و روابط جنسی نیز چنین است. ایجاد یا انتخاب جنسیت شخصی ممکن است به‌طور موقت

احساس قدرت و آزادی رضایت‌بخشی بدهد. غرق شدن در تمایلات جنسی خارج از چارچوب ازدواج ممکن است لذت لحظه‌ای و گذرا به‌همراه داشته باشد. اما چنین چیزهایی هرگز رضایت و خشنودی حقیقی را به‌همراه نخواهند داشت، چون با ذات انسان، که در واقع نمی‌توانیم تغییرش دهیم، در جنگ و تضاد هستند.

نژاد

بدیهی است که نژاد به‌همراه مسأله جنسیت و روابط جنسی در میان بحث‌برانگیزترین مسائل فرهنگ معاصر قرار دارد. باین‌حال، در این‌باره مسیحیان خود را با جریان اصلی فرهنگی، حداقل به‌طور کلی، همگام نمی‌بینند. وقتی کلیت فرهنگی ما مخالفتش را با نژادپرستی اعلام می‌کند، مسیحیان می‌توانند با کمال میل به آن ملحق شوند و همچنین می‌توانند افسوس و پشیمانی عمیقی را نسبت به شکست‌های کلیسا در این زمینه ابراز کنند. باین‌حال، نژاد یکی دیگر از مسائل اخلاقی است که عمیقاً با ذات و طبیعت انسانی مرتبط است. تأمل و تفکر در آن از منظر انسان‌شناسی مسیحی، نویدبخش بینش بیشتری است.

در یک سطح، انسان‌شناسی مسیحی انتقاد نسبتاً واضح و مشخصی نسبت به نژادپرستی ارائه می‌کند: خدا تمامی انسان‌ها را به‌صورت و به‌شبهت خویش خلق کرد. تحقیر کردن دیگری به خاطر رنگ پوستش یا سرکوب کردن هم‌نوعی به خاطر اصل و نسبش، به معنای نادیده گرفتن حقیقت اساسی وجود ما و توهین کردن به کسی است که ایشان تصویرش را بر خود دارند. هرچقدر هم نژادپرستی را زیرکانه، منطقی جلوه دهند، باز هم نمی‌توانند از این انتقاد کوبنده فرار کنند. بسیاری از غیرمسیحیان نژادپرستی را براساس ارزش جهانی انسان محکوم می‌کنند، اما مسیحیان دارای بنیادی‌ترین دلایل برای محکوم کردن نژادپرستی هستند.

باین‌حال انسان‌شناسی مسیحی نیازمند بررسی دقیق‌تری است. کتاب مقدس نه تنها تمام انسان‌ها را حاملان شباهت به خدا معرفی می‌کند، بلکه همه انسان‌ها را متعلق به یک تبار می‌داند. خدا همه مردم را از «یک خون» آفرید (همانطور که در ترجمه تحت‌اللفظی اعمال ۱۷: ۲۶ می‌خوانیم)، و آنها تحت سر عهد، آدم نخست، متحد هستند و زیر عهدی دیگری، آدم آخر، دارای تنها یک امید برای نجات هستند (رومیان ۵: ۱۲-۱۹؛ اول قرنتیان ۱۵: ۲۱-۲۲، ۴۵-۴۹). همه‌ی ما ذات و طبیعت یکسانی داریم، و در نتیجه، طبق کتاب مقدس، تنها یک نژاد بشر وجود دارد. کتاب مقدس تأیید می‌کند که گروه‌هایی از انسان‌ها در قالب مردمان یا قوم‌ها با هم متحد شده‌اند (مانند مصریان، حثیان، آشوریان، بابلیان)، اما هرگز مردم را متعلق به «نژادهای» مختلف در معنای امروزی ندانسته است. به صراحت بگوییم، در کتاب مقدس هیچ چیزی درباره نژاد «سفید»، نژاد «سیاه» و مانند این‌ها وجود ندارد.

شایان ذکر است که علم ژنتیک امروزه نیز به همین نتیجه رسیده است. همانطور که دانشمندان ساختار ژنتیک مردم در سراسر جهان را آزمایش و با هم مقایسه می‌کنند و با بررسی بقایای ژنتیک افراد بسیاری که مدت‌ها قبل از ما زندگی می‌کردند، این ایده

را که بشر به چند نژاد تقسیم می‌شود و از لحاظ زیست‌شناختی متمایز هستند، رد می‌کنند. ما نژاد واحدی هستیم که آن قدر به هم مربوطیم که این قضیه نمی‌تواند حقیقت داشته باشد.

چه از دیدگاه الهیاتی باشد و چه از دیدگاه علمی، دسته‌بندی مردم در قالب نژادهای متفاوت، یکی از ابداعات بشر است که از حقیقت ذات انسان منحرف شده است. تقسیم‌بندی مردم بر اساس نژاد، شبیه به ابداع جنسیت‌هایی غیر از زن و مرد است. اینکه چگونه می‌توان زخم‌ها را به بهترین نحو درمان کرد و اشتباهاتی را که قرن‌ها نژادپرستی ایجاد کرده است، اصلاح کرد، موضوعی دشوار و بحث برانگیز است. قابل درک است که مسیحیان گاهی در جزئیات به نتایج متفاوتی می‌رسند. اما انسان‌شناسی مسیحی پیشنهاد می‌کند که هدف نهایی ما باید جامعه و به‌ویژه کلیسایی باشد که در آن دیگر با هم به‌گونه‌ای صحبت یا رفتار نمی‌کنیم که انگار متعلق به نژادهای متفاوتی هستیم.

ارزش زندگی انسان

تمام مسائلی که تاکنون بررسی شدند مهم هستند، ولی مهم‌تر از همه آنها، یا حداقل اساسی‌ترین‌شان، ارزش زندگی انسان است. ما هرروز کارهای اشتباه بی‌شماری، با درجات و شدت‌های متفاوت، نسبت به یکدیگر مرتکب می‌شویم. اما هیچ اشتباهی جدی‌تر، مخرب‌تر و نهایی‌تر از کشتن هم‌نوع‌مان نیست. شایسته است که مطالعه انسان‌شناختی خود درباره زندگی اخلاقی را با تأمل در این موضوع به پایان برسانیم.

اکنون که این را می‌نویسم، بیشتر مردم دنیا از گزارش‌ها و تصاویری که از اوکراین می‌آیند وحشت‌زده شده‌اند. من و قطعاً بسیاری از خوانندگان این مقاله هیچ‌وقت مجبور نبودیم در بحبوحه یک جنگ زندگی کنیم. این برکت بزرگی است، اما می‌تواند احساس دروغینی نسبت به واقعیت در ما ایجاد کند. دنیای سقوط کرده ما مکان خشنی است. گناه آنقدر ریشه دوانده است که مردم جان یکدیگر را، اغلب به روش‌های جسورانه و بی‌باکانه، می‌گیرند. قتل، به‌ویژه در جنگ، نه تنها زندگی اشخاص را نابود می‌کند بلکه خانواده‌ها، جوامع، اقتصادها، و محیط زیست را نیز به نابودی می‌کشاند.

خدا زندگی کنونی ما را صرفاً از طریق فیض عامی که در عهد نوح است حفظ نمی‌کند، بلکه از طریق خون عهد جدید، حیات ابدی نیز به ما اعطا می‌کند.

همانند موضوعات قبلی ما، پیدایش ۱ بسیاری از چیزهایی را که باید بدانیم به ما گفته است. خدا «انسان» را به‌شبهت خود خلق کرد، «مرد و زن» (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷). بنابراین تمامی انسان‌ها دارای عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین ارزش و منزلت قابل تصور هستند. توهین کردن به هر انسانی به معنای توهین کردن به خود خداست. پیدایش ۹: ۶ نکته ظریف و مهمی به این اضافه می‌کند. بعد از توفان بزرگ، که خدا به خاطر شرارت و خشونت ایجاد کرد (بنگرید به پیدایش ۶: ۱۱)، خدا با نوح و کل جهان تا پایان تاریخ عهد خود را قرار داد تا همه چیز را حفاظت کرده و بر آن حکومت کند (پیدایش ۸: ۲۱-۹: ۱۷). به‌عنوان بخشی از این عهد خدا اعلام کرد: «هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود، زیرا خدا انسان را به‌صورت خود ساخت»

(پیدایش ۹: ۶). براساس این قاعده، خون تمام انسان‌ها به‌طور یکسان ارزشمند است. هرکس که خون هر انسان دیگری را به ناحق بریزد باید با خون خودش تقاص آن را پس دهد. مهم نیست که قاتل پادشاه باشد و قربانی خدمتکار، یا بالعکس. خون انسان خون انسان است، و قتل هرکس مستلزم مجازات عادلانه است. حتی از جان ضعیف‌ترین و طردشده‌ترین افراد هم باید دفاع کرد. اینجاست که شرارت سقط جنین آشکار می‌شود. هیچکس آسیب‌پذیرتر از نوزادان متولد نشده نیست، و عدالت پیدایش ۹: ۶ درباره آنان نیز باید اعمال شود.

زمینه پیدایش ۹: ۶ برای موضوع مرتبط دیگری نیز مناسب است. در آیه ۵ خدا می‌فرماید که او خودش انتقام ریختن خون انسان را می‌گیرد. اما بعداً در آیه ۶ بیان می‌کند که خدا انسان‌ها را برگزیده است تا ابزار او برای اجرای عدالت باشند. این حقیقت که خدا این وظیفه بزرگ را به انسان‌های (سقوط‌کرده) واگذار کرده است، شهادت دیگری بر ارزش و منزلت ذاتی ماست. اما همچنین به ما یادآوری می‌کند که ارزش‌گذاری جان انسان‌ها مستلزم حمایت و پیروی از نظام‌های حقوقی، جنگ‌های عادلانه (تدافعی)، و سایر اموری است که مردم را از ارتکاب خشونت باز می‌دارند و تبهکاران را مجازات می‌کنند. در برداشتن به‌شبهت خدا بودن شامل دعوتی است مبنی بر فرمان‌روایی کردن (پیدایش ۱: ۲۶)، و در دنیای سقوط‌کرده این امر مستلزم ترویج عدالت در مواجهه با شرارت است.

یک موضوع نهایی نیز وجود دارد که باید به آن توجه کرد و از همه مهم‌تر است. اهداف مختلفی را بررسی کردیم که خدا ما را برای آنها آفریده است، اما بزرگ‌ترین‌شان این است که در مشارکت با او به برکت ابدی برسیم. خدا ما را خلق کرد تا نه تنها بر جهان کنونی بلکه بر جهانی که در آینده می‌آید نیز حکمرانی کنیم (عبرانیان ۲: ۵). هرچند در رسیدن به این هدف به شدت شکست خوردیم، خدا پسر خود را به وضعیت حقارت‌بار ما فرستاده است تا به خاطر ما رنج بکشد، تا روزی در جلال و شکوه خلقت جدید به او ببیندیم (عبرانیان ۲: ۵-۱۰). خدا زندگی کنونی ما را صرفاً از طریق فیض عامی که در عهد نوح است حفظ نمی‌کند، بلکه از طریق خون عهد جدید، حیات ابدی را نیز به ما اعطا می‌کند. این بدان معناست که ما مسیحیان هرچقدر هم زندگی کنونی‌مان ارزشمند باشد نباید آن را مهم‌ترین چیز بپنداریم. ما خودمان را انکار می‌کنیم، صلیب‌مان را بر می‌داریم، و از عیسی پیروی می‌کنیم (متی ۱۶: ۲۴). ما «تا به مرگ امین» هستیم و می‌دانیم که مسیح «تاج حیات را» به ما می‌دهد (مکاشفه ۲: ۱۰). هیچ انسان‌شناسی مسیحی‌ای بدون عنوان کردن این مطلب، که والاترین غایت ماست، کامل نیست. بیایید در حقیقت «آنچه را واقعاً حیات است» به دست آوریم (اول تیموتائوس ۶: ۱۹).

این مقاله در مجله [تیبیل تاک](#) منتشر شده است.

دکتر دیوید ون درون، پروفیسور رابرت بی استریمپل الهیات نظام‌مند و اخلاقیات مسیحی در مدرسه الهیات وست‌مینستر کالیفرنیا و خادم کلیسای مشایخی ارتدکس است. او نویسنده‌ی کتاب‌های بسیاری از جمله، سیاست به تقلید مسیحیت و عهد‌های الهی و نظم اخلاقی می‌باشد.